

تعریف قتل شبه عمد

در پرونده‌ی قتل جوان کرجی در مترو

دکتر نعمت احمدی

وکیل پایه‌ی یک دادگستری و مشاور حقوقی

پیدا نشده بود و به اجبار به داروخانه‌هایی که داروی خاص می‌فروشد و عمدتاً در تهران مستقر می‌باشند و نئون زیبایی تحت عنوان داروهای نایاب یا داروهای خاص، این داروخانه‌ها را از دیگر داروخانه‌ها متمایز می‌کند، چیز دیگری نبود. البته این داروها در گیر و دار قتل جوان از بین رفت. در این نوشتار قصد آن ندارم که به واقعه‌ی دردآور قتل جوان و یا سوابق و مشاغل ضارب که هم اکنون در مرخصی است (شاید مرخصی او تمام شده باشد) و تنها به پرداخت دیه و سه سال حبس محکوم شده است، بپردازم؛ بلکه هدف از این نوشته تعریف ساده‌ی حقوقی از قتل شبه عمد و مرجع رسیدگی کننده، برابر قانون می‌باشد. تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۲۹۵ قانون مجازات اسلامی، ماده‌ی بحث‌انگیزی که قتل‌های محفلی کرمان به استناد تبصره‌ی ۲ آن در کش و قوس قانونی گرفتار آمده‌اند، قتل شبه عمد را این‌گونه تعریف کرده است: «هرگاه بر اثر بی‌احتیاطی، بی‌مبالائی، عدم مهارت، عدم رعایت مقررات مربوطه به امر قتل، ضرب یا جرح واقع شود، به‌نحوی که اگر آن مقررات رعایت می‌شد، حادثه‌ی اتفاق نمی‌افتاد، قتل، ضرب یا جرح در حکم شبه عمد خواهد بود».

البته‌ی ماده‌ی ۲۰۶ قانون مجازات اسلامی در صدد تعریف قتل عمد برآمده و به‌گفته‌ی حقوقیون از مفهوم مخالف این ماده هم می‌توان به انواع دیگر قتل یعنی، شبه عمد و خطاء رسید. حسب ماده‌ی ۲۰۶ قتل در موارد زیر عمدی است:

الف: مواردی که قاتل با انجام کاری قصد کشتن شخص معین یا فرد یا افرادی غیر معین از یک جمع را دارد، خواه آن کار نوعاً کشنده باشد، خواه نباشد؛ ولی در عمل سبب قتل شود.

ب: مواردی که قاتل عمداً کاری را انجام دهد که نوعاً کشنده باشد، هر چند قصد کشتن شخص را نداشته باشد.

ج: مواردی که قاتل قصد کشتن را ندارد و کاری را که انجام می‌دهد، نوعاً کشنده نیست؛ ولی نسبت به طرف بر اثر بیماری، پیری، ناتوانی، کودکی و امثال آن‌ها نوعاً کشنده باشد و قاتل نیز به آن آگاه باشد.

در این پرونده نه از باب تشریح و تعریف حقوقی بلکه از باب روشنی ذهن خوانندگان فرهیخته‌ی مجله‌ی **حافظ** عرض می‌کنم.

دادگستری حسب اصل ۱۵۹ قانون اساسی، مرجع تظلمات و شکایات دادگستری است، تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آن‌ها

□ پایان سال ۸۴ در حالی که روزنامه‌ها آخرین روز کاری خود را پشت سر می‌گذاشتند، شعبه‌ی پنجم دادگاه ویژه‌ی روحانیت مبادرت به صدور رأی نمود که در پی انتشار رأی مباحث مختلفی درگرفت. اصل موضوع این است که در سال ۸۴ در گرمای انتخابات نهمین دوره‌ی ریاست جمهوری، در ایستگاه متروی کرج، جوان ۲۰ ساله‌ی به ضرب گلوله‌ی فردی کشته شد. پیرامون این فرد شایعات مختلفی درگرفت، عده‌ی او را عضو ستاد انتخاباتی یکی از نامزدهای انتخاباتی نامیدند، عده‌ی او را مسوول حراست نیروی انتظامی کرج و چند شایعه دیگر که به لحاظ غیرواقعی بودن این شایعات از ذکر آن خودداری می‌شود. هرچه بود فرد ضارب خود را - ضابط عام قوه‌ی قضاییه - معرفی کرد، شاهدان عینی می‌گویند: ضارب بعد از تیراندازی و قتل جوان کرجی به‌سرعت به اتاقت نگهبانی مترو رفت و دقایقی بعد نیروهای انتظامی به‌محل حادثه رسیدند، فرمانده نیروی انتظامی کرج که نخستین فرد رسمی‌یی بود که می‌بایست به شایعات پایان بخشید، متأسفانه خود باعث بروز شایعات شد. وی ضارب را از روحانیون عضو نیروی انتظامی معرفی کرد و در اولین مصاحبه گفت: وقتی پلیس (منظور ضارب است) قصد داشت از مقتول بازرسی بدنی کند به یک‌باره متواری می‌شود. [مقتول] بعد از طی کردن مسافتی پلیس به او چند مرتبه دستور ایست می‌دهد، اما مقتول توجهی نمی‌کند و بالاخره این پلیس در تعقیب و گریزی او را دستگیر می‌کند، ولی باز هم مقتول در حین دستگیری قصد فرار داشت... در کشمکش شدیدی که بین پلیس و مقتول با یک‌دیگر روی می‌دهد و دقایقی به‌طول می‌انجامد، ناگهان تیری از اسلحه خارج و به مقتول اصابت و فوت می‌کند. (روزنامه‌ی اعتماد ملی، شماره‌ی ۴۹) بنا به گفته‌ی رییس پلیس کرج در واقع تعقیب و گریزی بین مقتول و پلیس اتفاق می‌افتد و مقتول دستگیر می‌شود و در تقلائی که ظاهراً بین پلیس و مقتول درمی‌گیرد، لابد اسلحه خود به خود از ضامن خارج و درست به نیمه‌ی صورت مقتول می‌خورد و مغز او را متلاشی می‌کند. هرچند بعد از آن روزنامه‌ها از قول منابع موثق که همیشه نام آنان پنهان می‌ماند، سوابق شرارت جوان مقتول را بیان داشتند و حتا نایلون مشکی رنگ در دست او را موادمخدر عنوان کردند و وی را از افراد شرور که مکرر مزاحم بانوان می‌شده، یاد کردند؛ اما نایلون مشکی رنگ دست جوان مقتول جز داروهای مادرش که در کرج

منوط به حکم قانون است و برابر تبصره‌ی ۱ الحاقی (۸۲/۷/۲۸) به ماده‌ی ۲۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آن‌ها قصاص عضو، قصاص نفس، اعدام، رجم، صلب یا حبس ابد باشد، در دادگاه کیفری استان که از ۵ نفر قاضی یک رییس و چهار مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان باشند، تشکیل می‌شود و حسب تبصره‌ی ۴ الحاقی (۸۱/۷/۲۸) همین قانون آراء صادره از شعب کیفری استان ظرف مهلت مقرر (۲۰ روز) قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور می‌باشند. اما چرا پرونده‌ی قاتل جوان کرجی در دادگاه ویژه‌ی روحانیت رسیدگی شد؟ دیدیم که رییس پلیس کرج از وی به‌عنوان پلیس یاد کرد و قاتل هم در نخستین بازجویی در کرج خود را ضابط عام قوه‌ی قضاییه، نامید.

برابر اصل ۱۷۲ قانون اساسی، برای رسیدگی به جرائم مربوط به وظایف خاص نظامی یا انتظامی اعضای ارتش، ژاندارمری، شهربانی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی محاکم نظامی مطابق قانون تشکیل می‌گردد؛ ولی به جرائم عمومی آنان یا جرائمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند، در محاکم عمومی رسیدگی می‌شود. ضارب خود را در بدو امر ضابط عام قوه‌ی قضاییه معرفی کردند و رییس پلیس کرج او را، پلیس معرفی کرد و چون لباس افراد عادی را در بر داشت، باید دید پست سازمانی وی چه بوده و حسب قانون چه مرجعی صالح به رسیدگی به اتهامات وی می‌باشد. هرچند صراحت اصول قانون اساسی بر این تصریح دارد که به جرایم عادی و نیز جرایمی که در مقام ضابط دادگستری مرتکب شوند، باید محاکم عمومی رسیدگی کنند. هرچند هنوز حوزه‌ی فعالیت این فرد اعم از این که پلیس باشد یا نه و شغل سازمانی وی متأسفانه اطلاع‌رسانی نشده است، مع‌الوصف با توجه به این که سرانجام پرونده به دادگاه ویژه‌ی روحانیت ارجاع و شعبه‌ی پنجم دادگاه ویژه‌ی روحانیت تهران به اتهام این فرد رسیدگی کرد، لابد ضارب روحانی هم بوده است. حال، حسب قانون به جرائم روحانیون چه مرجعی باید رسیدگی کند. صرف روحانی بودن کافی است که دادگاه ویژه‌ی روحانیت وارد رسیدگی شود و یا این که به جرائم خاصی از باب قداست لباس روحانیت دادگاه و دادرسی ویژه‌ی روحانیت تشکیل شده و رسیدگی می‌کند؟

در تاریخ ۱۳۶۹/۵/۱۴ آیین‌نامه‌ی مشتمل بر ۴۷ ماده از طرف حجت‌الاسلام والمسلمین ری شهری دادستان وقت دادگاه ویژه‌ی روحانیت به مقام رهبری پیشنهاد شد، مقام رهبری در ذیل آیین‌نامه پیشنهادی دستور دادند:

بسمه تعالی

با موارد مرقوم برای دادرها و دادگاه‌های ویژه‌ی روحانیت موافقت می‌شود.

هدف از تشکیل دادرها و دادگاه ویژه‌ی روحانیت برابر ماده‌ی ۱ این آیین‌نامه چنین است:

به‌منظور پیشگیری از نفوذ افراد منحرف و تبه‌کار در حوزه‌های علمیه، حفظ حیثیت روحانیت و به کیفررساندن روحانیون متخلف، دادرها و دادگاه ویژه‌ی روحانیت تحت نظارت عالی‌ه‌ی مقام معظم

رهبری با وظائف و تشکیلات و اختیارات زیر ایجاد می‌گردد.
وظائف دادرها و دادگاه ویژه‌ی روحانیت برابر ماده‌ی ۲ همین آیین‌نامه به سه بخش تقسیم شده است:

الف- اقدامات لازم جهت پیشگیری از وقوع تخلفات و جرائم در محدوده‌ی مسائل قضایی؛

ب- ارشاد در امور خلاف شأن؛

ج- رسیدگی به جرائم روحانیون و پرونده‌هایی که به نحو موثری با اهداف این دادرها مرتبط باشد.

بعد از برشمردن وظایف دادرها و دادگاه ویژه‌ی روحانیت ماده‌ی ۱۳ آیین‌نامه به مبحث قابل توجه صلاحیت پرداخته و در سه چهار بند و دو تبصره به شرح زیر صلاحیت دادرها و دادگاه ویژه‌ی روحانیت را احصاء کرده است.

الف- کلیه‌ی جرائم خلاف شأن روحانیون؛

ب- کلیه‌ی اعمال خلاف شأن روحانیون؛

ج- کلیه‌ی اختلافات محلی مخل به امنیت عمومی در صورتی که طرف اختلاف روحانی باشد؛

د- کلیه‌ی اموری که از سوی مقام معظم رهبری برای رسیدگی ماموریت داده می‌شود.

تبصره‌ی ۱- در مواردی که دادرهای ویژه‌ی رسیدگی به پرونده‌ی به سایر مراجع قضایی ذیربط واگذار نماید، مراجع مذکور موظف به رسیدگی می‌باشند.

تبصره‌ی ۲- در مورد بند ج رسیدگی با هماهنگی دستگاه‌های ذیربط صورت می‌گیرد.

حال باید دید که قتل به‌وقوع پیوسته توسط این فرد جزء جرائم خاص می‌باشد. اگر صیغه‌ی نظامی بودن این فرد که به اعتبار آن اجازه‌ی حمل سلاح را داشت، غالب باشد، برابر اصل ۱۷۲ قانون اساسی یا دادگاه نظامی صالح به رسیدگی است یا دادگاه عمومی و اگر نگاهی به بند الف ماده‌ی ۱۳ آیین‌نامه‌ی دادرها و دادگاه ویژه‌ی روحانیت بیندازیم، رسیدگی به کلیه‌ی جرائم عمومی روحانیون با دادگاه ویژه است.

از طرفی تضاد حقوق دو فرد که حفظ و صیانت از حقوق آن‌ها با نظام جمهوری اسلام می‌باشد و در روی هم قرار می‌گیرد.

جوان مقتولی که دیگر وجود ندارد و نفس محترمه‌ی او و حفظ دماء سایر مسلمین از اهم وظایف دولت اسلامی است و از طرفی در این موضوع خاص یعنی قتل، قانون‌گذار تصریحاً دادگاه اختصاصی کیفری استان را با ۵ قاضی در نظر گرفته که حقوق مسلمین حفظ شود. عنوان اجتماعی ضارب یا قاتل به باور من نمی‌تواند در نفس قوانین آمره و موضوعه یعنی قواعد آیین دادرسی موثر باشد، مضافاً به این که قانون دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تاریخی موخر تصویب و در مورد قتل اصلاحیه ۸۱/۷/۲۸ دادگاه کیفری استان را صالح دانسته است و مقنن به‌راحتی می‌توانست با ذکر تبصره‌ی روحانیون رازز شمول دادگاه کیفری استان خارج کند.

می‌دانیم که به پرونده‌ی قتل شرایط عادی این‌گونه رسیدگی

می‌شود. اول بازپرس وارد رسیدگی می‌شود. قرار مجرمیت بازپرس باید به تایید دادستان برسد و دادستان یا زیرمجموعه‌ی دادستان کیفرخواست صادر کند، در طول رسیدگی دادرسا، ممکن است تصمیمات قضایی مورد اعتراض متهم یا شکاة واقع شود؛ با اعتراض باز هم مقام قضایی دیگر وارد می‌شود. مثلاً به قرار بازداشت موقت دادگاه رسیدگی می‌کند. بعد از صدور کیفرخواست پرونده به دادگاه کیفری با مجموعه‌ی ۵ نفره ارجاع می‌شود و دادستان یا نماینده‌ی او از کیفرخواست دفاع می‌کند. یعنی حداقل بازپرس، دادیار اظهار نظر و دادستان در دادرسا و ۵ قاضی به اضافه‌ی نماینده‌ی دادستان در دادگاه کیفری به ماهیت اتهام رسیدگی می‌کنند و مرجع تجدیدنظر هم دیوان عالی کشور است. حال این‌که تشکیلات دادرسای ویژه‌ی روحانیت عبارت از دادستان، معاون ارشاد، معاون تحقیقات و عملیات و مدیر اداری و مالی و به تعداد کافی دادیار و کادر اداری است. (ماده ۶) دادگاه ویژه‌ی روحانیت با محوریت دادستان تشکیل شده و حق هم همین است و به همین اعتبار در آیین‌نامه‌ی دادگاه ویژه‌ی روحانیت به صلاحیت دادگاه کم‌تر پرداخته و در ماده‌ی ۳۹ آمده است. دادگاه ویژه به جرائمی رسیدگی می‌کند که مطابق این قانون در صلاحیت دادرسا و دادگاه ویژه بوده و پرونده امر از طریق دادرسا به همراه کیفرخواست به دادگاه ارائه شده باشد. حاکم شرع شعبه‌ی اول دادگاه ویژه‌ی روحانیت از سوی مقام معظم رهبری منصوب می‌گردد. (ماده‌ی ۱۰) سایر قضات دادگاه حسب مورد طبق نظر مقام معظم رهبری نصب می‌گردند (ماده‌ی ۱۱) و در مورد آراء صادره از دادگاه ویژه‌ی روحانیت هم باید گفت این آراء قطعی می‌باشند مگر در موارد زیر:

۱- قاضی پرونده قطع به اشتباه خود پیدا کند.

۲- دادستان منصوب آن را خلاف قوانین و احکام بداند.

۳- ثابت شود قاضی پرونده‌ی صلاحیت رسیدگی را نداشته است. طریقه‌ی تجدید نظر هم اختصاصی است و صرفاً به ترتیب مصرحه در آیین‌نامه‌ی دادرسا و دادگاه روحانیت به آن عمل می‌شود. در مورد اشتباه قاضی، حسب تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۴۴، خود قاضی حکم را نقض و پرونده را جهت ارجاع به شعبه‌ی دیگر نزد ریاست شعبه‌ی اول دادگاه ارسال می‌دارد، هرچند در موردی که شخص رییس شعبه‌ی اول پی به اشتباه خود ببرد، آیین‌نامه ساکت است؛ راه دیگر اعتراض حسب تبصره‌ی ۲ ماده‌ی ۴۴ در اختیار دادستان مجری حکم است که چنانچه رأی صادره را خلاف موازین تشخیص دهد، در صورت عدم قبول، اجرای حکم را متوقف و پرونده را همراه نظریه به مسوول خود نزد دادستان منصوب ارسال می‌نماید. در صورت تایید اعتراض توسط دادستان منصوب حکم نقض و پرونده جهت ارجاع به قاضی دیگر به شعبه‌ی اول دادگاه ویژه ارسال می‌شود، در صورت تایید نظر اول و ادامه‌ی اختلاف، رأی حاکم شعبه‌ی اول متبع است.

آیین‌نامه‌ی دادرسا و دادگاه ویژه‌ی روحانیت تعریفی خاص از جرم دارد، ماده‌ی ۱۸ آیین‌نامه مقرر می‌دارد:

هر فعل یا ترک فعلی که مطابق قوانین موضوعه یا احکام شرعیه قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تامینی و تربیتی باشد، جرم محسوب

می‌گردد و به‌همین اعتبار است که حسب ماده‌ی ۴۳ یکی از مجازات‌ها خلع لباس روحانیون محکوم شده می‌باشد که در سایر افراد موضوعیت ندارد.

به‌هر صورت به باور من بهتر بود که در پرونده‌ی قاتل جوان کرجی برای حفظ حقوق دماء مسلمین و دوری از هر نوعی اظهارنظر جانب‌دارانه علی‌رغم این‌که متهم آن روحانی است، حسب تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۳ دادرسای ویژه‌ی روحانیت، رسیدگی به پرونده را به مرجع ذی‌صلاح در موارد مشابه یعنی دادرسای جنایی و متعاقب آن دادگاه کیفری استان ارجاع می‌گردید، حال که دادگاه ویژه‌ی روحانیت به این پرونده رسیدگی کرده است.

حکم صادره از جهات مختلف مورد نقد است، به‌جهت جلوگیری از طولانی‌شدن مطلب و حفظ حقوق سایر نویسندگان مجله تنها به بیان بخشی از رأی می‌پردازم، چنانچه مدیر مسوول فرهیخته و حقوقدان مجله‌ی **حافظ** تشخیص دادند که نقد حقوقی رأی برای خوانندگان مفید است در شماره‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت، حال عین رأی شعبه‌ی پنجم دادگاه ویژه‌ی روحانیت به تصدی قاضی اسماعیلی به نقل از روزنامه‌ی **اعتماد** ملی، (شماره‌ی ۴۱) را می‌آورم:

«در خصوص اتهام عسکریان، با توجه به گزارشات واصله از نیروی انتظامی کرج، شکایت ولی دم، اظهارات شهود، نظریه‌ی پزشکی قانونی و کارشناسان اسلحه، گزارش معاینه‌ی جسد و اقرار متهم، انتساب قتل به متهم محرز و مسلم است. لکن در خصوص عمدبودن اثبات چند موضوع لازم است، انگیزه‌ی قتل و انجام کار که نوعاً کشنده باشد، هرچند قصد قتل نداشته باشد، به‌نظر می‌رسد که هیچ‌کدام از موارد فوق در خصوص موضوع مصداق ندارد. هرچند نحوه‌ی تعقیب فردی مانند مقتول آن هم با اسلحه‌ی مسلح و زدن ضربه به پشت وی حاکی از بی‌مبالاتی تمام و افراط به نفس محترمه است و با مقررات نظامی و انتظامی نیز سازگار نیست، لکن زدن ضربه به پشت و کتف با اسلحه‌ی مسلح نوعاً کشنده نیست و فعل نوعاً کشنده محسوب نمی‌شود، به‌همین دلیل هم کارشناسان اسلحه و مهمات زیر مجموعه تشخیص هویت در اصل شلیک با این سبک نیز تردید کرده‌اند و از طرفی چکاندن ماشه از طرف متهم به‌صورت عمدی نیز دلیل خاص می‌خواهد و باید احراز شود که احراز آن هم مشکل است و حداقل قرائنی بر ایجاد شبهه در خصوص عمدی بودن شلیک وجود دارد و امکان شلیک و اثبات گلوله به مقتول نیز طوری که صحنه‌ی قتل توسط متهم بازسازی شده، منتفی نیست. لذا با ضمیمه کردن اصل براءت نمی‌توان به‌عمدی بودن قتل نظر داد و به‌نظر این‌جانب قتل شبه عمد تشخیص داده می‌شود...»

لازم به‌ذکر است در مواردی که قتل شبه‌عمد باشد، حسب ماده‌ی ۲۹۵ دیه پرداخت می‌شود و تنها قاضی می‌تواند علاوه بر دیه‌ی حسب ماده‌ی ۶۱۲ قانون مجازات اسلامی در صورتی که اقدام متهم موجب اختلال در نظم، صیانت و امنیت جامعه یا تجری مرتکب یا دیگران گردد. دادگاه مرتکب را به حبس از ۳ تا ۱۰ سال محکوم نماید که در قضیه‌ی قتل جوان کرجی دادگاه وی را به حداقل حبس موضوع ماده‌ی ۶۱۲ یعنی ۳ سال محکوم کرده است. ■